

استدلال خاطره‌نویس ویتگنشتاین در نفی زبان خصوصی

عبدالرزاق حسامی‌فر*

چکیده

یکی از نظریات مهم ویتگنشتاین متأخر، نفی زبان خصوصی است؛ زبانی که معنای واژگان‌اش را تنها کاربر آن زبان می‌داند. ویتگنشتاین در استدلال خاطره‌نویس برای اثبات امتناع زبان خصوصی می‌گوید که محال است شخص بتواند احساس خودش را با نشانه‌ای مثل «آ» نامگذاری کند و آن را در دفتر خاطراتش یادداشت کند و بعد از آن بخواهد تکرار آن احساس را نیز در آن دفتر یادداشت کند. از این استدلال تفسیرهای متفاوتی شده‌است. برخی آن را استدلالی علیه اعتبار حافظه دانستند و برخی آن را تأکیدی بر ضرورت وجود قواعدی برای کاربرد واژگان در یک زبان به‌شمار آوردند. تشکیک در اعتبار حافظه گاهی به توان حافظه بر نگهداری احساس آغازین و گاهی به توان حافظه بر یادآوری درست کاربردهای یک نشانه در گذشته مربوط می‌شود. مفسران بیشتر شق نخست را برگرفتند و به هر حال امکان احراز درستی عملکرد حافظه را در زبان خصوصی به این دلیل منتفی دانستند که معیاری عینی برای بازسنجی کاربردهای یک نشانه وجود ندارد. در این مقاله برخی تفاسیر از استدلال خاطره‌نویس بررسی شده‌است.

واژگان کلیدی: زبان خصوصی، استدلال خاطره‌نویس، ویتگنشتاین، حافظه،

احساس، زبان عمومی، معیار صدق

*. دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین، ahesamifar@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۰۴؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۰۶/۰۱]

مقدمه

یکی از فرازهای مهم نفی زبان خصوصی در ویتگنشتاین، مثالی است که او در بند ۲۵۸ پژوهش‌های فلسفی می‌آورد که به استدلال خاطره‌نویس معروف است. وی در این بند می‌گوید که فرض کنید بخواهم تکرار یک احساس را در دفتر خاطرات یادداشت کنم و با نامگذاری آن احساس به «S»، هر روزی که آن احساس برایم حاصل شد نشانه «S» را در آن دفتر یادداشت کنم. پیداست که نمی‌توانم تعریفی از «S» بدست داد اما آیا می‌توانم به این احساس اشاره کرد و دست‌کم تعریفی اشاری از آن ارائه کرد. به یک معنا می‌توانم و آن اینکه وقتی «S» را می‌نویسم توجه خود را در آن احساس متمرکز کنم چنانکه گویی به‌طور درونی به آن اشاره می‌کنم. من از طریق تمرکز توجه خود، پیوند میان نشانه «S» و احساس را در خود حک می‌کنم برای آنکه بتوانم در آینده آن پیوند را درست به خاطر بیاورم. اما در نمونه حاضر معیاری برای درستی نیست چنانکه شخص می‌تواند بگوید که آنچه در نظرم درست می‌نماید، درست است و از این برمی‌آید که در اینجا نمی‌توانم از درستی سخن گفت.

اگرچه ویتگنشتاین در این بند روشن نمی‌کند که در مقام حمله به کدام اندیشه است اما از بندهای پیش از آن بر می‌آید که حمله‌اش متوجه کسی است که می‌گوید می‌توانم با تعریف اشاری^۱، واژگان زبان خصوصی را تعریف کرد. واژگان این زبان بنا به فرض بر احساساتی دلالت می‌کنند که هیچ جلوه بیرونی طبیعی ندارند. از نظر ویتگنشتاین تعریف اشاری خصوصی هیچ معنایی به نشانه «S» نمی‌دهد و معنای یک واژه به کاربرد آن در یک موقعیت بستگی دارد. خاطره‌نویس خصوصی^۲ می‌خواهد واژه «S» را برای نوعی احساس که اکنون دارد معرفی کند و می‌کوشد این کار را با تعریف اشاری انجام دهد. اما تعریف اشاری، صرف‌اظهار یک واژه در هنگام داشتن نوعی احساس که شما قصد نامگذاری آن را دارید، نیست. همچنین تعریف اشاری، صرف‌اظهار «S» در زمان تمرکز توجه در نوعی احساس نیست. آنچه بیش از این‌ها موردنیاز است این است که تعریف موجب شود خاطره‌نویس بتواند پیوند میان نشانه و احساس را به‌درستی به خاطر آورد. اما یک تعریف اشاری خصوصی نمی‌تواند چنین کاری بکند زیرا هیچ معیاری برای درستی کاربرد «S» در موارد بعد بدست نمی‌دهد بنابراین تعریف اشاری خصوصی در مثال خاطره‌نویس هرگز تعریفی از «S» نیست بلکه یک تشریفات بی‌ثمر است. (Ahmad, 2010, 111-3)

البته ویتگنشتاین در بندهای ۲۴۴ تا ۲۵۵ اشاره می‌کند به اینکه وقتی فیلسوفی می‌گوید احساسات خصوصی‌اند، از واژه خصوصی دو معنا را می‌تواند منظور نظر داشته باشد و احساساتی که در زبان‌های طبیعی مثل انگلیسی و آلمانی درباره آن‌ها صحبت می‌کنند به هیچ یک از این دو معنا خصوصی نیستند. وی سپس در بند ۲۵۶ به این پرسش بر می‌گردد که آیا اساساً یک زبان خصوصی می‌تواند وجود داشته باشد. او در ادامه از احساسات و مثلاً از درد سخن می‌گوید اما باید به خاطر داشت که این احساسات، احساسات ما یعنی واقعیات روزمره وجود انسانی نیستند بلکه نمونه‌های فرضی بیان فلسفی از واقعیات روزمره‌اند. بنابراین آن احساسات، احساسات فی‌المثل چیزی مثل یک نفس دکارتی‌اند (شاید نفسی همراه با بدن چنانکه در بندهای ۲۵۷ و ۲۸۳ اشاره شده‌است)؛ چیزی که حیات ذهنی او در دسترس عموم

نیست و بنابراین تجارب‌اش خصوصی‌اند. (Kandlish & Wrisley, 2010)

یکی از آثار قدیمی در زمینه استدلال زبان خصوصی که در آن برخی از تفاسیر از این استدلال تحلیل شده‌است، کتاب اسمرود با عنوان *آیا زبان خصوصی می‌تواند وجود داشته باشد* است. در این کتاب سه تفسیر از آن استدلال بررسی شده‌است و در آغاز تقریری از این استدلال در قالب پنج بند آمده‌است:

(۱) کسی می‌خواهد تکرار نوع خاصی از احساس را ثبت کند.

(۲) شخص خاطره‌نویس تصمیم می‌گیرد حرف «S»^۳ را برای ثبت آن احساس به کار ببرد.

(۳) معنای «S» را باید توجه او به آن نوع احساسی که به دنبال ثبت آن است و تمرکز او بر احساسی که نوعی تعریف اشاری درونی را بر می‌سازد، معین کند.

(۴) احساس آن چیزی است که بروز طبیعی ندارد. ما باید فرض کنیم هیچ رفتاری از خاطره‌نویس (به‌جز پرداختن به ثبت احساس) نیست که وقوع آن احساس را نشان بدهد.

(۵) چون دیگران علمی به آنچه با «S» ثبت می‌شود ندارند، نمی‌توانند آن را بفهمند.^۴

برطبق نظر ملکوم، گارور و کارنی یک راه برای آنکه نشان دهیم «S» را نمی‌توان برای ثبت احساس به کار برد این است که بگوییم خاطره‌نویس ابزار قابل‌قبولی برای تشخیص کاربرد درست از کاربرد نادرست این نشانه ندارد. پس «S» نمی‌تواند نشانه‌ای در یک زبان خصوصی باشد.

تفسیر نورمن ملکوم

تفسیر ملکوم از استدلال خاطره‌نویس معروف‌ترین تفسیر است. وی با صراحت به خاطره‌نویس ویتگنشتاین اشاره نمی‌کند اما در مثالی که می‌زند (یعنی تمرکز توجه در یک احساس و تصمیم به نامگذاری آن نوع احساس به درد در آینده) از میان شرایطی که برای استدلال خاطره‌نویس آوردیم فقط شرط اول یعنی تمایل به ثبت تکرار یک احساس را نمی‌آورد.

ملکوم می‌گوید که تعریف خصوصی یک واژه تنها در صورتی موفق خواهد بود که آن واژه پس از آن به درستی به کار رود یعنی به همان معنایی به کار رود که در تعریف اولیه آمده بود. به‌رحال شخص باید برای اشاره به یک نوع احساس، از یک واژه استفاده کند. مشکلی که در اینجا پیش می‌آید این است که معیاری برای تشخیص سازگاری میان کاربردهای یک واژه نیست. کاربرد سازگار معادل تبعیت از قاعده است. کاربر ممکن است احساس کند که از قاعده تبعیت می‌کند اما آنچه ضروری است این است که معیار مستقلی نشان دهد او دارد این کار را انجام می‌دهد. ملکوم می‌گوید:

گواه من بر اینکه دارم از قاعده‌ای تبعیت می‌کنم باید چیزی باشد مستقل از احساس من از اینکه دارم این کار را می‌کنم. اگر در زبان خصوصی من، چنین چیزی نباشد پس این زبان قاعده‌ای ندارد. زیرا مفهوم قاعده اقتضاء می‌کند که میان دو چیز تفاوت وجود داشته باشد: «او دارد از قاعده‌ای تبعیت می‌کند» و «او احساس می‌کند که دارد از قاعده‌ای تبعیت می‌کند». (Malcolm, 1962, 76)

بنابراین از نظر ملکوم چون در زبان خصوصی معیار مستقلی برای احراز تبعیت از قاعده نیست پس زبان خصوصی محال است. چارچوب اصلی استدلال او را می‌توان به صورت زیر تقریر کرد:

اگر «S» نشانه‌ای در یک زبان است پس با قاعده‌ای تنظیم می‌شود. اگر چیزی قاعده باشد پس ممکن است که کسی از آن تخلف کند درحالی‌که احساس کند دارد از آن تبعیت می‌کند. و این امکان تنها در صورتی وجود خواهد داشت که بتوان به چیزی متوسل شد که قادر به اثبات تبعیت یا عدم تبعیت از قاعده باشد. اما در زبان خصوصی چنین چیزی وجود ندارد. بنابراین از طریق برهان خلف، از عدم امکان تخلف ناآگاهانه لازم می‌آید قاعده‌ای و لذا نشانه‌ای زبانی وجود نداشته باشد. (Smerud, 1970, 23-5)

تفسیر نیوتن گارور

گارور در تفسیر خود از استدلال خاطره‌نویس، برخلاف ملکوم از مفهوم قاعده استفاده نمی‌کند. (Garver, 1960, 393f). از نظر او تعریف اشاری خصوصی اولیه باید به خاطره‌نویس این توان را بدهد که «S» را در هر زمانی به درستی به کار ببرد. وی می‌گوید:

در نمونه حاضر معیاری برای درستی نیست. زیرا وقتی میان اینکه فکر کنید راست می‌گویید و اینکه راست بگویید تمایزی نباشد پس در اینجا هرگز نمی‌توانید از راستی صحبت کنید [اشاره گارور به بند ۲۵۸ است]، حتی نمی‌توانید باور داشته باشید که پیوند را به درستی فهمیده‌اید (و اینکه این احساس همان احساس قبلی است)؛ زیرا شما فقط می‌توانید باور داشته باشید به آنچه می‌تواند صادق یا کاذب باشد اما اینکه این احساس همان احساس قبلی است، صدق و کذبش را نمی‌توان مشخص کرد... چون هیچ معیاری نیست برای آنکه بگویید این احساس تکرار احساس قبلی است پس نمی‌توانید به نحو خصوصی متعهد شوید همیشه «S» را برای آن احساس خاص به کار ببرید. این تعهد تهی خواهد بود زیرا هرگز نمی‌توانید بدانید که به تعهد خود عمل کرده‌اید یا نه [اشاره گارور به بند ۲۶۳ است] (ibid, 394).

منظور گارور و ملکوم از «معیار صدق» معیاری است مستقل از تلقی شخص از اینکه نشانه «S» را به درستی به کار می‌برد؛ معیاری که بتواند درستی یا نادرستی کاربرد را مشخص کند. از فقدان چنین معیاری لازم می‌آید که شخص نتواند بداند که «S» را درست به کار برده است یا نه و بنابراین قول به اینکه این احساس، همان احساس قبلی است بی‌معناست و از دایره صدق و کذب خارج است.

ساختار منطقی تفسیر گارور از استدلال را می‌توان اینگونه تقریر کرد: اگر هیچ معیاری مستقل از تلقی کاربر از این که نشانه «S» را به درستی به کار می‌برد، وجود نداشته باشد که درستی این کاربرد را ثابت کند، پس آن کاربر نمی‌تواند بداند که آن را اینگونه به کار می‌برد (عدم معیار ممکن مستلزم عدم شناخت

ممکن است). اگر هیچ راهی برای احراز درستی کاربرد «S» وجود ندارد پس تمایز میان کاربرد درست و نادرست بی‌معناست (عدم‌شناخت ممکن مستلزم عدم‌تمایز میان درست و نادرست است). «S» تنها در صورتی یک نشانه خواهد بود که تمایز میان درست و نادرست کاربرد داشته باشد (عدم‌تمایز میان درست و نادرست مستلزم آن است که «S» نتواند یک نشانه باشد) در مثال «S» معیار ممکن وجود ندارد پس «S» نمی‌تواند یک نشانه باشد.

تفسیر جیمز کارنی

کارنی مانند ملکوم و گارور تقریر خود را از استدلال زبان خصوصی بازگویی استدلال ویتگنشتاین می‌داند. وی با اشاره به خاطره‌نویس مطرح در بند ۲۵۸ پژوهش‌های فلسفی می‌گوید که ویتگنشتاین معناداری یک نشانه را به صورتی ترسیم می‌کند که گویی در مقام نفی امکان معنایی «S» است (Carney, 1960, 560). کارنی موقعیت خاطره‌نویس فرضی را با موقعیت شیمیدانی مقایسه می‌کند که با ترکیب رنگ‌های «X» و «Y» رنگ خاصی را به دست می‌آورد و اسم آن را «C» می‌گذارد. در این موقعیت معیاری برای کاربرد «C» وجود دارد. وی می‌گوید:

اگر کسی مطمئن نباشد که رنگ خاصی «C» است، یعنی مطمئن نباشد که «C» را به درستی به کار می‌برد یا بخواهد مشخص کند که آیا «C» را به خاطر می‌آورد، می‌تواند از شخص دیگری بخواهد به چارت رنگ‌ها نگاه کند و «X» را با «Y» ترکیب کند (ibid, 561).

در مثال شیمیدان، حتی اگر معیاری در دست نبود، سخن گفتن از درستی یا نادرستی تشخیص، معنادار بود. اگر آن شیمیدان بی‌درنگ آن ترکیب را از بین می‌برد و نمی‌توانست نحوه ساخته شدنش را ثبت کند یا به خاطر بیاورد، سپس یک هفته بعد، ترکیبی را به‌عنوان «C» می‌شناخت، در آن صورت پرسش در مورد درستی تشخیص او معنی‌دار می‌بود. اما تنها به این دلیل معنی‌دار می‌بود که ما در موارد دیگر می‌دانیم چگونه تشخیص بدهیم که آیا نام رنگی به درستی به کار رفته است:

به این دلیل که در شرایط دیگر ما می‌توانیم تشخیص بدهیم که نام رنگی به درستی به کار رفته است. و به این دلیل که می‌توانیم توصیف کنیم چگونه می‌توانستیم تشخیص بدهیم «C» را درست تشخیص داده‌است از این‌روست که سخن گفتن از درستی یا نادرستی تشخیص شیمیدان معنی‌دار است. اگر نمی‌توانستیم این تفکیک را صورت دهیم در آن صورت «C» فاقد معنا می‌بود. (ibid, 561f)

براساس تفسیر کارنی در مثال خاطره‌نویس، «S» تنها در صورتی دارای معنا خواهد بود که تمایز میان درستی یا نادرستی کاربرد، معنا داشته باشد. این تمایز تنها در صورتی معنادار خواهد بود که بتوان

تشخیص داد احساسی را که «S» می‌نامد به درستی تشخیص داده‌است. اما انجام این کار ممکن نیست پس براساس برهان خلف، «S» معنایی ندارد.

اسمرود معتقد است که تفسیرهای ملکوم، گارور و کارنی تقریرهایی از یک استدلال‌اند. کارنی می‌گوید که اگر کسی در استدلال خدشه کند، دو جایگزین برای آن مطرح می‌شود:

(۱) در مثال خاطره‌نویس معیاری برای درستی پیدا کنیم. به این معنا که تشخیص دهیم چه چیز این امکان را برای خاطره‌نویس فراهم می‌کند که تشخیص بدهد تمایز میان تصورش به اینکه دارد «S» را به درستی به کار می‌برد و کاربرد درست «S» و تمایز میان خاطره درست «S» و خاطره نادرست آن و تمایزاتی از این دست. یا (۲) نشان بدهیم که یک نشانه می‌تواند معنا داشته باشد بدون اینکه معیاری برای درستی وجود داشته باشد. به این معنا که نشان دهیم یک نشانه می‌تواند کاربرد درست یا نادرستی داشته باشد بدون اینکه راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی کاربرد آن وجود داشته باشد. (ibid., 563)

البته بسیاری از افراد این استدلال را مغایر با دریافت شهودی خود می‌یابند چراکه می‌بینند می‌توانند احساس‌هایی داشته باشند که هیچ بروز بیرونی نداشته باشند و درعین حال تصمیم می‌گیرند با ابداع نشانه‌ای تکرار آن را در دفتر خاطرات خود ثبت کنند. اما به لحاظ فلسفی اعتماد به شهود شخصی هر فرد بی‌وجه است و باید از دلیل فلسفی پیروی کرد. (Smerud, 1970, 25-28)

کتاب دیگری که متضمن تحلیلی از تفاسیر مختلف از استدلال زبان خصوصی است پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین نوشته عارف احمد است که در آن نویسنده پس از نقل بند ۲۵۸ به نقد و بررسی سه تفسیر متفاوت از آن می‌پردازد که عبارتند از:

الف) اثبات‌گرایی^۵: اگر نوعی احساس را «S» بنامید باید مؤیدی را برای تکرار آن مشخص کنید و کاربر زبان خصوصی نمی‌تواند این کار را بکند.

ب) بازسنجی معنا: اگر نوعی احساس را «S» بنامید باید مشخص کنید از چه طریق می‌توان بعداً آنچه را که شما همیشه از «S» مراد می‌کنید، بازسنجی کرد و کاربر زبان خصوصی نمی‌تواند این کار را بکند.

ج) دسته‌بندی‌گرایی^۶: اگر نوعی احساس را «S» بنامید باید مشخص کنید چه نوع چیزی را «S» می‌نامید و کاربر زبان خصوصی نمی‌تواند این کار را بکند.

احمد برای تحلیل تفاوت میان این تفاسیر پنج پرسش را مطرح می‌کند و پاسخ هر یک از این تفاسیر را به این پرسش‌ها بررسی می‌کند:

۱. به یاد آوردن درست پیوند به چه معناست؟

پاسخ الف: نوشتن «S» در دفتر خاطرات شخص، صرفاً برای آن ایامی که در آن‌ها وی احساسی را تجربه می‌کند از نوع احساسی که آن را در آغاز «S» نامیده بود.

پاسخ ب: به خاطر آوردن اینکه چه نوع احساسی در تعریف «S» می‌آید.

پاسخ ج: «S» متناسب با تعریف اولیه‌اش، به کار رود.

۲. چرا یک تعریف اشاری کارآمد باید موجب شود پیوند را به درستی به خاطر بیاورید؟

پاسخ الف: اگر کسی «S» را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت به کاربرد در آن صورت پیوندی میان نشانه و احساس برقرار نشده‌است.

پاسخ ب: برای آنکه منظور شخص از «S»، «S» باشد، باید بداند معنی «S» چیست و کسی نمی‌تواند معنی «S» را بداند مگر آنکه تعریف آن را به‌خاطر آورد.

پاسخ ج: هر تعریف رضایت‌بخش دیگری که این کار را انجام ندهد معنای آن نشانه را مشخص نکرده‌است.

۳. معیار درستی چیست؟

پاسخ الف: معیاری که ثابت می‌کند آنچه کسی اکنون تجربه می‌کند به درستی «S» نامیده می‌شود یعنی از همان نوع احساسی است که ابتدا تعریف شد.

پاسخ ب: ابزاری است برای بازسنجی آنچه فرد از تعریف «S» در خاطر دارد.

پاسخ ج: ابزاری در دست خاطره‌نویس نیست برای آنکه بتواند بگوید کاربرد درست کدام است بلکه چیزی است که نشان می‌دهد کاربردی بهتر از کاربرد دیگر است.

۴. چرا یک تعریف اشاری کارآمد باید معیاری برای درستی به دست بدهد.

پاسخ الف: تا با آن بتوان واژه «S» را متناسب با تعریفش به کاربرد آنگونه که پاسخ به پرسش (۲) اقتضاء می‌کند. شخص باید بتواند تشخیص بدهد که کسی اینگونه عمل کرده‌است یا نه.

پاسخ ب: زیرا بدون آن، شخص نمی‌توان تعریف «S» را به‌خاطر بیاورد و از این رو نمی‌تواند معنای آن را بداند.

پاسخ ج: زیرا در غیر این صورت کاربرد درست و غلطی برای نشانه «S» وجود نخواهد داشت.

۵. چرا یک تعریف اشاری خصوصی نمی‌تواند ویژگی‌های مطرح در پرسش‌های (۲) و (۴) و یا یکی از آن‌ها را داشته باشد؟

پاسخ الف: زیرا کاربر زبان خصوصی ابزاری ندارد تا به کمک آن بتواند بازسنجی کند و ببیند که آیا شخص واژه «S» را متناسب با معنای‌اش بکار برده‌است یا نه.

پاسخ ب: در زبان خصوصی نمی‌توان تعریف «S» را در حافظه کاربر آن بازسنجی کرد؛ زیرا ابزاری برای این بازسنجی وجود ندارد.

پاسخ ج: زیرا صرف تمرکز توجه شخص به «S» وقتی آن را بر زبان می‌آورد، هیچ یک از کاربردهای بعدی آن را درست‌تر از کاربردهای دیگر نمی‌کند؛ چراکه مشخص نمی‌کند «S» بر چه نوع چیزی دلالت می‌کند.

بررسی تفسیر اثبات‌گرایی

این تفسیر را می‌توان در بیان نورمن ملکوم در باب تعریف اشاری خصوصی از درد ملاحظه کرد: فرض کنید که وقتی واژه درد را برای خود بر زبان می‌آورم توجه‌ام را در یک درد متمرکز می‌کنم و

فکر می‌کنم که از این طریق پیوندی میان واژه و احساس برقرار کرده‌ام ولی اگر بعد از آن، آن واژه را برای احساسی غیر از درد یا چیزی غیر از احساسات مثل عواطف بکار ببرم، پس پیوندی برقرار نکرده‌ام. تعریف خصوصی من کار آمد می‌بود اگر مرا هدایت می‌کرد که در آینده چگونه واژه را به‌درستی به‌کار ببرم. در نمونه حاضر واژه «به‌درستی» به معنی سازگار با تعریف من است. ولی چگونه می‌توان درستی کاربرد واژه را احراز کرد. چه تمایزی هست میان اینکه آن واژه را به‌صورت سازگار با تعریف به‌کار ببرم و اینکه به‌نظم بیاید که اینگونه عمل کرده‌ام؟ یا اینکه تمایزی در میان نیست و «هر آنچه به‌نظم درست بنماید، درست است و از این بر می‌آید که در اینجا نمی‌توان درباره «درستی» صحبت کرد» (Malcolm, 1954, 68)

سخن ملکوم به پرسش‌های ۱ تا ۴ مربوط می‌شود و نظر او درباب پرسش ۵ این است که نمی‌توان ثابت کرد که کسی واژه «S» را به‌درستی به‌کار می‌برد صرفاً براین اساس که تصور می‌کند این کار را می‌کند. شخص باید معیار مستقلی برای سنجش خود این تصور داشته باشد و چنین معیاری وجود ندارد. به تعبیر ویتگنشتاین «گویی کسی مجبور باشد چند نسخه از روزنامه صبح را بگیرد تا مطمئن شود آنچه در آن آمده‌است درست است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ص ۷-۱۷۶؛ Wittgenstein, 1953, §265). اما هیچ معیاری برای بازسنجی احساس خصوصی وجود ندارد؛ زیرا هیچ نشانه بیرونی همچون علل بدنی خاص، یا آثار رفتاری، برای «S» وجود ندارد که براساس آن بتوان وجود احساس خاص را در آن شخص احراز کرد.

اما چطور می‌توان پرسش ۴ را پذیرفت؟ چرا نباید بگوییم که کاربرد یک عبارت به‌صورت سازگار با تعریف یک چیز است و دانستن اینکه کسی این کار را می‌کند چیزی دیگر؟ چرا اولی نتواند بدون دومی رخ دهد؟ استراوسون به خوبی این امکان را نشان می‌دهد:

[شخص] می‌تواند صرفاً با تکرار یک احساس مواجه شود و عادت کند به اینکه هر وقت آن تکرار شد نشانه خاصی را بسازد. ساختن نشانه‌ها به او کمک می‌کند تا رخ دادن را در حافظه‌اش ثبت کند. به‌راحتی می‌توان تصور کرد که این شیوه به‌صورت نظامی از تاریخ‌گذاری توضیح داده شود. (Strawson, 1954, 44)

می‌توان به کودک آموخت که هر وقت گرما را احساس کرد واژه «S» را بر زبان بیاورد و این رفتار را می‌توان همچون گزارش یک دماسنج از دما تلقی کرد. اما در اینجا لازم نمی‌آید که کودک معیاری برای بازسنجی در اختیار داشته باشد تا بتواند تشخیص بدهد که همان نوع احساسی را گزارش می‌دهد که ما آن را با «S» پیوند دادیم؛ زیرا کار او را می‌توان صرف یک گزارش کردن تلقی کرد. ویتگنشتاین در بند ۲۶۹ به مثال‌هایی از رفتار بدنی اشاره می‌کند و امکان معنای خصوصی برای واژه‌ها را مستقل از کاربرد عمومی‌شان مطرح می‌کند به این صورت که کاربر زبان خصوصی بتواند از طریق برقراری پیوند میان نشانه «S» و یک پدیده عمومی عمل کند و از این طریق بتواند «S» را بکرات در دفتر خاطرات یادداشت کند (بند ۲۶۰) و بدین طریق جا برای تعریف اشاری باز شود. ویتگنشتاین در

بندهای ۲۷۰ و ۲۷۱ پژوهش‌های فلسفی مثال فشارسنج را چونان معیاری بیرونی مطرح می‌کند. وی می‌گوید که فرض کنید هرگاه احساس خاصی داشته‌ام دستگاه فشارسنج نشان داده‌است که فشارم بالاست. اگر اینگونه باشد هرگاه آن احساس برایم حاصل شد می‌گویم فشارخونم بالاست. اما همه آنچه این مثال واقعاً نشان می‌دهد این است که صرف تصور من به اینکه همان احساسی را دارم که قبلاً وقتی فشارخونم بالا بود، داشتم، می‌تواند راهنمای خوبی برای بالارفتن فشارخونم باشد. اینکه در یک معنای خصوصی، احساس واقعاً همان احساس قبلی است هیچ ارتباطی با ثبات در کاربرد نشانه «S» ندارد. یعنی هیچ شکافی میان ماهیت واقعی احساس و تأثر من از آن وجود ندارد و «S» در این مثال تنها می‌توانست به معنی «احساس بالا رفتن فشار خون» باشد. (Kandlish & Wrisley, 2010)

پاسخ ملکوم به مثال استراوسون این است که صرف اظهار یک صدا وقتی که اسبی وجود دارد، آن صدا را به یک واژه تبدیل نمی‌کند چه رسد به اینکه بخواهد نامی برای اسبها باشد. ملکوم می‌گوید:

یک صدا می‌تواند بر چیزی دلالت کند یا بر هیچ چیز دلالت نکند. آنچه ضروری است این است که آن صدا باید در فعالیت‌های متعددی از قبیل نامگذاری، آوردن، شمردن، گاوها، تشخیص گاوها از دیگر چیزها و تشخیص عکس گاوها از عکس دیگر چیزها، نقش داشته باشد. اگر آن صدا جایگاه ثابتی در فعالیت‌هایی از این نوع (بازی‌های زبانی) نداشته باشد، پس واژه‌ای برای گاو نیست. (Malcom, 1954, 96)

اما چرا یک واژه یا صدا باید در همه فعالیت‌هایی که ملکوم برمی‌شمارد یا در یکی از آنها، نقش ایفا کند؟ چرا سخن استراوسون درباب کاربرد واژه «S»، نشان نمی‌دهد که چطور «S» می‌تواند متعلق به بازی زبانی گزارش کردن احساسات شخص باشد؟ بازی زبانی بناها را که در بند ۲ پژوهش‌های فلسفی آمده‌است در نظر بگیرید که در آن ویتگنشتاین به بازی زبانی بنا و شاگردش اشاره می‌کند. وقتی بنا می‌گوید تخت. شاگرد می‌داند که باید آجر تخت به او بدهد. حال اگر واژه تخت می‌تواند نامی برای آجرهای تخت باشد چرا صرف اظهار «S» نتواند نامی برای یک نوع احساس باشد. شخص می‌تواند این نمونه کاربرد را ساده‌تر از آن بداند که بتوان آن را مصداقی برای بازی زبانی «گزارش کردن» تلقی کرد. اما اگر آن کاربرد چونان گزارش تلقی نشود لازم می‌آید که خط دقیقی در اطراف مفهوم «گزارش کردن» کشیده شود که شخص مخالف ویتگنشتاین، حاضر نیست آن را تأیید کند.

البته اظهار واژه گاو وقتی که گاوی وجود دارد، کافی نیست برای آنکه بر آن گاو دلالت بکند؛ زیرا بر چه اساسی می‌توان گفت که این واژه، نه بر ظاهر گاو، بلکه بر خود گاو دلالت می‌کند. اما هر بازی زبانی هر چقدر هم پیچیده باشد با همین مشکل مواجه‌است درحالی که خاطره‌نویس خصوصی با چنین مشکلی مواجه نیست. گذشته از این، اگر بتوان بازی زبانی بنا و شاگرد را پذیرفت، بازی زبانی خاطره‌نویس خصوصی را هم می‌توان پذیرفت. وقتی بنا به شاگرد می‌گوید: تخت. شاگرد هم می‌تواند یک آجر تخت را به سمت او پرتاب کند یا وقتی آجری در اطراف نبیند سرش را به معنی نبود آجر تکان بدهد. خاطره‌نویس هم وقتی در دفتر خاطرات خود «S» می‌نویسد ممکن است گاهی احساسی از آن دست

نداشته باشد یا احساس بینابینی داشته باشد که آن را «S.S» بنامد. (Ahmad, 2010, 157-9)

در نقد اثبات‌گرایی گفته‌اند که اگرچه ممکن است معیار مستقلی برای بازسنجی تکرار احساس «S» وجود نداشته باشد. اما اگر احساس «S» ملازم با احساس دیگری مثل «T» باشد، از داشتن یا نداشتن یکی از آن دو، می‌توان وجود یا عدم دیگری را نتیجه گرفت. اما اثبات‌گرا می‌تواند در پاسخ بگوید که در آن صورت برای بازسنجی تکرار احساس «T» نیاز به معیار مستقلی هست و اگر این معیار را احساس «S» یا سلسله‌ای نامتناهی از احساس‌های دیگر قرار دهیم، دچار دور یا تسلسل می‌شویم.

با این پاسخ، هر دو زبان خصوصی و عمومی دچار مشکل می‌شوند. در زبان عمومی من ظاهراً به خاطر می‌آورم که واژه میز بر چیزی که مقابل من است اطلاق می‌شود. اما چگونه می‌توان آن را بازسنجی کرد. من می‌دانم که میزها، چهارپایه و سطحی صاف دارند. اما آیا این کافی است برای آنکه بگوییم آنچه مقابل من است میز است. اگر بگوییم میزها معمولاً دارای سطحی صاف‌اند و آنچه سطحی صاف دارد میز است دور لازم می‌آید. و اگر برای بازسنجی ادراک خود به چیز سومی متوسل شوم و این روند را تا بی‌نهایت ادامه دهم، تسلسل لازم می‌آید (ibid, 115). ایر در مقام تقریر این ایراد می‌گوید:

هیچ آزمونی کامل نمی‌شود مگر آنکه چیزی باشد که شخص مجاز باشد آن را تشخیص بدهد؛ و اگر چنین چیزی نباشد، هیچ توجیهی برای کاربرد یک نشانه هرگز وجود نخواهد داشت. (Ayer, 1954, 256).

احمد در نهایت نتیجه می‌گیرد که این مشکل نه تنها در زبان خصوصی، بلکه در زبان عمومی نیز وجود دارد. (Ahmad, 2010, 113-116) اما سخن او خالی از اشکال نیست و پاسخی که به ایراد او می‌توان داد، این است که دور و تسلسلی که توسل به معیار دیگر برای بازسنجی یک احساس، لازم می‌آورد، تنها در زبان خصوصی جاری است اما در زبان عمومی رخ نمی‌دهد چراکه در زبان خصوصی، همه معیارهایی که به آن‌ها متوسل می‌شویم، احساس‌هایی هستند که تنها بر شخص دارای آن احساس‌ها آشکارند و هرچقدر هم که برای بازسنجی یک احساس، احساس دیگری را در کار آوریم، از قلمرو احساسات درونی شخص خارج نشده‌ایم و همه این احساس‌ها امور نفسانی‌اند نه عینی و هیچیک از آن‌ها نمی‌تواند محکی برای بازسنجی دیگری باشد. اما اگر این مسئله را در مورد زبان عمومی مطرح کنیم چون معیار عینی برای بازسنجی تکرار احساس وجود دارد، دور یا تسلسلی لازم نمی‌آید؛ چنانکه مثلاً برای بازسنجی تکرار احساس خود از میز می‌توانیم به احساس دیگران از آن متوسل شوم و آنچه می‌تواند معیاری برای بازسنجی احساس دیروز من از میز باشد، میز موجود در خارج است که تأیید تکرار احساس آن از جانب دیگران می‌تواند مرا به درستی تکرار احساس خود واقف سازد.

بررسی تفسیر بازسنجی معنا

تفاوت اساسی تفاسیر الف و ب که سایر تفاوت‌ها از آن ناشی می‌شوند در پاسخ آن دو، به پرسش اول است. پاسخ تفسیر دوم برای پاسخ تفسیر اول لازم است اما کافی نیست. برای آنکه «S» را در یک موقعیت متناسب با تعریفش به کار ببریم باید بتوانیم تعریف آن را به خاطر بیاوریم. اما شخص می‌تواند با وجود اینکه تعریف آن را به درستی به خاطر می‌آورد آن را به درستی به کار نبرد چنانکه مثلاً تصمیم بگیرد چیزی بنویسد که گمراه‌کننده باشد یا اینکه اصلاً چیزی ننویسد. (Kenny, 1973, 192, Confield, 2001, 384)

پاسخ دو تفسیر یاد شده به پرسش ۲ نیز متفاوت است. پاسخ تفسیر دوم ناپذیرفتنی است چراکه پرسش در باب فهم «S» را با دانستن معنای آن خلط می‌کند این امر را در روابط شخصی میان افراد می‌توان دید: برای فهم دیگری نیازی نیست بدانم منظور او چیست؛ کافی است به آنچه در نظر دارد باور واقعی داشته باشم. در روابط فراشخصی نیز همین وضع برقرار است. هر چقدر من بتوانم به خوبی حدس بزنم که چگونه «S» را تعریف کنم به همان خوبی آن را می‌فهمم.

راه دیگر اینکه باور واقعی من به منظور خود می‌تواند پیامد فرایندی علی باشد که اعتبارش، آن باور را چونان صورتی از معرفت توصیف می‌کند؛ دست کم براساس یک تلقی کاملاً برون‌گرا از شناختی که ما از گذشته داریم. اما این نه پرسش ۲ بلکه پرسش ۴ را نقض می‌کند. از این رو کنی که تفسیر دوم از اوست، می‌گوید:

فرض کنید کاربر زبان خصوصی بگوید که منظورم از «S» احساسی است که آن را در گذشته «S» نامیده‌ام. چون او دیگر احساس گذشته را ندارد پس باید به حافظه خود اعتماد کند. او باید نمونه «S» را در حافظه به خاطر آورد و آن را با احساس فعلی خود مقایسه کند تا ببیند که آیا این دو با هم مشابه‌اند. ولی البته او باید آنچه در حافظه دارد را به درستی به خاطر بیاورد. آیا ممکن نیست که اشتباه به خاطر بیاورد؟ اگر اینطور نیست پس «S» به معنی آن چیزی است که حافظه در پیوند با «S» به خاطر او می‌آورد و .. هر آنچه در نظر او درست می‌نماید درست است. اگر اینطور است پس او واقعا نمی‌داند که منظورش چیست. (Kenny, 1973, 192)

البته این امکان وجود دارد که شخص احساسی را که در گذشته «S» نامیده‌است، درست به خاطر نیاورد اما چرا باید این امکان، واقعیت معرفت را منتفی کند؟ «گویی هر شکی صرفاً یک شکاف موجود در بنیان‌ها را آشکار می‌کند». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ص ۹۱؛ Wittgenstein, 1953, § 87)

خلاصه اگر شناخت را امری برآمده از فرایندی معتبر اما غیرقابل بازسنجی بدانیم لازم می‌آید که بتوان تعریف را به درستی به خاطر آورد و از این رو دانست که تعریف چه بود. خواه کسی بتواند حافظه را بازسنجی کند یا نتواند. حال اگر شخص قائل به تفسیر بازسنجی معنا در تعریف واژه معرفت بگوید که گزاره

«معرفت یک معیار مستقل نیاز دارد» تحلیلی است این ما را به ایراد اصلی بر پاسخ او به پرسش (۲) بر می‌گرداند.

بررسی تفسیر دسته‌بندی گرایبی

تفاسیر الف و ب بر این فرض استوار بودند که استدلال اساساً امری معرفت‌شناختی است. یعنی آنچه تلاش خاطره‌نویس را برای آنکه معنایی را اراده کند با شکست مواجه می‌کند این است که نمی‌تواند بداند که فی‌المثل «S» به درستی به کار رفته است یا نه. اما تفسیر سوم این فرض را رد می‌کند. براساس این تفسیر مسئله این نیست که چیزی هست که او نمی‌تواند آن را بداند، بلکه چیزی نیست تا بتواند آن را بداند و بلکه به تعبیر دقیق‌تر تلاش او برای ارائه تعریف اشاری خصوصی نمی‌تواند درستی کاربرد نشانه «S» را مشخص کند. چه بتواند بعداً آن را بداند یا نتواند. حتی اگر خدا به ذهن کاربر زبان خصوصی نگاه کرده بود نمی‌توانست بداند که از نشانه «S» چه معنایی مدنظر است. زیرا در تعریف اشاری خصوصی مشخص نمی‌کند که از میان اشیاء گوناگونی که «S» در ذیل آن‌ها رخ می‌دهد، «S» بر کدام نوع یا دسته دلالت می‌کند.

تفسیر سوم را مک‌گین (McGinn, 1997, 131-4) و استرود (Stroud, 2001) مطرح کرده‌اند و خلاصه آن را می‌توان در گزارش گلوک (Glock, 1996, 312) ملاحظه کرد. در این تفسیر پرسش‌های ۱ و ۲ بسیار به اختصار و بلکه صرفاً به صورت تلویحی آمده‌است در عوض پرسش‌های ۳ و ۵ همه کار را انجام می‌دهند. استرود می‌گوید:

در بند ۲۵۸ پژوهش‌های فلسفی [فرض می‌شود که گوینده تعریفی اشاری برای خود فراهم می‌آورد که با القای پیوند میان آن نشانه و احساسی که زمان اظهار یا نوشتن آن دارد، معنای آن نشانه را مشخص می‌کند... فرض می‌شود که این پیوند مشخص می‌کند که در آینده چگونه می‌توان آن نشانه را به درستی به کار برد. اما یک واژه می‌تواند از راه‌های مختلف با یک شیء پیوند داشته باشد. قول به اینکه در نمونه حاضر معیاری برای درستی ندارم، قول به این است که تا اینجا کاری انجام نشده که مشخص کند کدام کاربردهای بعدی آن نشانه، درست و کدام نادرست خواهد بود. (Stroud, 2001, 154)

وی براساس این تفسیر از معیار درستی ادامه می‌دهد:

این امر که معیاری برای درستی وجود ندارد نمی‌تواند صرفاً به این معنی باشد که هیچ آزمونی نیست که گوینده بتواند با تکیه بر آن بداند که نشانه را به درستی به کار می‌برد. تا اینجا چیزی نیست که چنین آزمونی برای آن وجود داشته باشد کاری انجام نشده‌است که مشخص کند درستی چیست یا چه باید باشد (همان)

وی در مورد آنچه در خصوص کاربرد آینده نشانه «S» نامعین است می‌گوید: «نقش کلی نشانه مشخص نشده‌است: تا اینجا هیچ مقامی نیست که آن نشانه در آن قرار داشته باشد. بلکه صرفاً نشانه‌ای است که نوشته شده‌است. یا صدایی است که در موقعیتی خاص ادا شده‌است» (همان).

استرود در کاربرد واژگان «مقام» و «قرار داشتن» به بند ۲۵۷ پژوهش‌ها توجه دارد که در آن ویتگنشتاین می‌گوید «این گرامر مقامی را نشان می‌دهد که واژه جدید در آن قرار دارد»

فرض کنید خاطره‌نویس در موقعیتی خاص و در حضور احساسی معین حرف «S» را بر زبان بیاورد و فرض کنید که آن موقعیت چنان در حافظه‌اش نقش بسته باشد که در آینده هرگاه همان احساس برای او حاصل شد نشانه «S» را در دفتر خاطراتش بنویسد. مطمئناً نیازی نیست برای تعریف «S» بگوید که نام یک احساس است همه آنچه مورد نیاز است این است که در شرایط مشابه وقتی احساس مشابهی برای او حاصل شد واکنش مشابهی نشان دهد. و در این فرض هیچ ناسازگاری منطقی‌ای وجود ندارد.

اگر ایراد بگیرید که کاربرد «S» چونان نشانه‌ای برای احساس، برای دیگران قابل احراز نیست، پاسخ این است که بله همین‌طور است؛ زیرا واژگان زبان خصوصی بر چیزی دلالت می‌کنند که هیچ بروز بیرونی ندارد. از این‌رو کار خاطره‌نویس از منظر دیگران چنان است که گویی به‌صورت اتفاقی برخی روزها در دفتر خاطراتش نشانه «S» را می‌نویسد. اگر خدا به ذهن او نگاه کرده بود، او در توصیف احساس خود موجه می‌بود.

اما شاید منظور شخص مخالف چیز دیگری باشد. ویتگنشتاین در بند ۲۵۶ پژوهش‌های فلسفی می‌گوید که واژگان روزمره‌ای که ما برای احساس به‌کار می‌بریم با بروز طبیعی (یا بدنی) آن احساس در ما پیوند دارد. شخص مخالف می‌تواند با تکیه بر این سخن ویتگنشتاین بگوید که چون همه واژگان احساس برای حالتی وضع می‌شوند که بروز بدنی طبیعی دارند و «S» چنین بروزی ندارد. پس «S» نشانه‌ای برای احساس نیست. (Stroud, 2001, 154-5)

اما بر این سخن دو ایراد وارد است: یکی اینکه چندان روشن نیست که واژگان روزمره برای احساسات با بروزهای طبیعی‌شان پیوند داشته باشند چنانکه فهم آن‌ها در گرو مشاهده بروز طبیعی آن‌ها باشد. پذیرش این پیوند تفسیر دسته‌بندی‌گرایی از استدلال زبان خصوصی را دچار دور می‌کند. دوم اینکه حتی اگر واژگان روزمره ما برای احساسات با بروزهای طبیعی‌شان چنین پیوندی داشته باشند، لازم نیست که همه واژگان احساس در هر زبان ممکن، واقعی یا خیالی، طبیعی یا ساختگی، چنین پیوندی داشته باشند. بنابراین حتی در آن صورت استدلال نه‌توان منطقی بلکه حداکثر فقط توان استقرایی خواهد داشت.

عارف احمد پس از بررسی تفاسیر یادشده از بند ۲۵۸ پژوهش‌های فلسفی می‌گوید که براساس همه این تفاسیر استدلال زبان خصوصی ناکارآمد است. با این همه نباید آن را کنار گذاشت. وجود تفاسیر متعددی اضافه بر این سه تفسیر بر این بند نشان می‌دهد که گنج‌های بسیاری در آن وجود دارد که مغفول مانده‌اند و خیلی زود است اگر بخواهیم از یافتن تفسیری واقعاً کارآمد ناامید شویم. (Ahmad, 2010, 116-121)

یکی دیگر از آثاری که در آن استدلال خاطره‌نویس تحلیل شده‌است مدخل استدلال زبان خصوصی در *دانشنامه فلسفی استنفورد* است که در ضمن آن به برخی تفاسیر از استدلال یادشده، اشاره شده‌است. ویتگنشتاین در بند ۲۴۳ می‌گوید که انسان می‌تواند خود را تشویق کند، به خود دستور دهد، با خود پرسش و پاسخ کند و حتی در تک‌گویی سخن بگوید. اما آیا می‌توان زبانی را تصور کرد که در آن شخص بتواند تجربه‌های درونی خود (احساس‌ها و ...) را برای کاربرد شخصی خود بنویسد یا بر زبان آورد. خوب مگر نمی‌توان در زبان معمولی خود این کار را انجام داد؟ اما منظور زبانی است که معنای واژه‌هایش را فقط کاربر آن زبان بداند.

نویسندگان مدخل یادشده، ترجمه خانم آنسکوم را از این بند نادرست دانسته‌اند، چراکه فاقد تقابلی مهمی است که در این بند میان از یک سو انسان‌های عادی‌ای وجود دارد که در پاراگراف اول این بند کاربران منفرد زبان خوانده می‌شوند و از سوی دیگر آن «یکی» اسرارآمیز پاراگراف دوم که کاربر یک زبان خصوصی است و ماهیت او مبهم باقی می‌ماند. درحالی‌که این تقابل در متن آلمانی اثر آشکار است. آنچه این مطلب را تأیید می‌کند این است که ویتگنشتاین در بند ۲۵۶ می‌گوید که کسی نمی‌تواند با نظر به زبان طبیعی به ایده یک زبان خصوصی ناقل شود. زبان‌های طبیعی خصوصی نیستند چراکه احساسات خود را با آن‌ها بیان می‌کنیم. همچنین ما نمی‌توانیم با نظر به یک زبان طبیعی و تنها با حذف بیان احساس از آن زبان، به ایده زبان خصوصی برسیم. ویتگنشتاین در بند ۲۵۷ می‌گوید حتی اگر چنین زبانی بتواند وجود داشته باشد استدلال بندهای ۳۳ تا ۳۵ *پروژه‌های فلسفی* در باب تعریف اشاری نشان داده‌است که صرف پیوند ذهنی یک چیز با چیز دیگر به تنهایی کافی نیست برای آنکه یکی را به نام دیگری بخوانیم. نامگذاری احساس یک شخص مقتضی جا برای یک واژه جدید یعنی یک مفهوم احساس است. تلاش برای نامگذاری یک احساس در یک خلأ مفهومی صرفاً پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد در باب اینکه مبنای این کار چیست و چه چیز را افاده می‌کند. اما ویتگنشتاین برای آنکه به اصل مطلب برسد پرسش اول از این پرسش‌ها را کنار می‌گذارد و وانمود می‌کند که برای پرسش دوم کافی است او را در مقام اثبات یک زبان خصوصی برای ثبت احساسات در دفتر خاطرات تصور کنیم.

ویتگنشتاین در استدلال خاطره‌نویس می‌گوید که برای ثبت خاطره در زبان خصوصی هیچ یک از موارد زیر کارآمد نیست: تعریف اشاری، تمرکز توجه، صحبت کردن، نوشتن، به‌یادآوردن و اعتقاد داشتن. شارحان استدلال اغلب این مشکل را مغفول گذاشته‌اند به‌عنوان مثال فولگین نماینده بارز تفسیر سنتی از ویتگنشتاین، مثال خاطره‌نویس را مربوط به شخصی می‌داند که تکرار یک احساس را در دفتر خاطرات می‌نویسد، احساسی که توصیف آن برای دیگری ناممکن است. چنانکه گویی این کار ممکن است درحالی‌که این طور نیست و ویتگنشتاین می‌خواهد بگوید این کار ممکن نیست و به همین دلیل در مثال خاطره‌نویس از صیغه اول شخص استفاده می‌کند تا این سؤال پیش نیاید که چه کسی صحبت می‌کند.

خلاصه این که ویتگنشتاین در بند ۲۵۶ در مورد زبان خصوصی می‌پرسد من واژه‌ها را چگونه به کار می‌برم تا بر احساسات من دلالت کنند؟ و در بند ۲۵۷ یادآوری می‌کند که نمی‌توانیم در پاسخ بگوییم چنانکه معمولاً این کار را می‌کنیم. پس این پرسش که در زبان خصوصی چگونه من برای سخنانم معنا

می‌یابم، بی‌پاسخ می‌ماند و پاسخ آن باید مستقل از پیوندهای واقعی میان واژه‌ها و احساسات باشد. ویتگنشتاین برای دستیابی به پاسخ این پرسش خود را در موضع خاطره‌نویسی فرض می‌کند که می‌خواهد از زبان خصوصی استفاده کند و قادر به انجام این کار نیست.

ویتگنشتاین در بند ۲۵۸ می‌گوید «قبل از هر چیز اینکه تعریف نشانه را نمی‌توان قاعده مند کرد»^۱ پس اگر باید معنایی برای نشانه بدست آورد، باید از طریق تعریف اشاری باشد؛ آنجا که روی احساس متمرکز می‌شوم و در همان زمان نشانه را می‌سازم. اما برای آنکه این تعریف اشاری کارآمد باشد باید بتواند پیوند میان نشانه و احساس را تثبیت کند و این پیوند باید پایدار بماند. همچنانکه ویتگنشتاین می‌گوید قول به اینکه من پیوند را در خود حک می‌کنم، تنها می‌تواند به این معنا باشد که این فرایند موجب می‌شود که در آینده پیوند را به‌درستی به‌خاطر بیاورم. زیرا من با صرف پرداختن به چیزی و ساختن یک نشانه، آن را برای خودم تعریف نمی‌کنم چه رسد به اینکه بخواهم آن را برای دیگری تعریف کنم مگر اینکه آن کار پیامدهای مناسبی داشته باشد.

آنتونی کنی می‌گوید که بسیاری از مفسران، این سخن ویتگنشتاین را که می‌گوید «پیوند را به‌درستی به‌خاطر بیاورم» به این معنی گرفته‌اند که «من «S» را به‌کار می‌برم زمانی و تنها زمانی که واقعاً «S» را داشته باشم» آن‌ها سپس استدلال ویتگنشتاین را مبتنی بر شک در مورد حافظه می‌گیرند بدین قرار که چگونه می‌توانید مطمئن باشید که وقتی بعداً احساسی را «S» می‌نامید، آنچه به یاد می‌آورید درست بوده‌باشد. از نظر او منتقدان ویتگنشتاین با این تفسیر استدلال او را کاملاً نارضایت بخش یافته‌اند. آن‌ها می‌گویند بی‌اعتمادی به حافظه نه تنها کاربر زبان خصوصی بلکه کاربر زبان عمومی را با مشکل مواجه می‌کند. مدافعان ویتگنشتاین می‌گویند که اشتباهات حافظه در مورد اشیاء عمومی را می‌توان اصلاح کرد درحالی‌که این اشتباهات را در مورد احساسات خصوصی نمی‌توان اصلاح کرد و آنجایی که اصلاح ناممکن باشد سخن گفتن از درستی بی‌وجه است. منتقدان ویتگنشتاین در اینجا یکی از این دو راه را در پیش گرفتند یا صدق را درگرو اصلاح‌پذیری ندانستند یا کوشیدند نشان دهند که در مورد احساسات خصوصی بازسنجی ممکن است (Kenny, 1973, 191-2).

این نقد و دفاع، تفسیر ارتودوکس از استدلال را مشخص می‌کند. تفسیری که استدلال زبان خصوصی را تشکیک در اعتبار حافظه می‌داند و بر آن است که خطاپذیری حافظه، اعتماد به آن را سلب می‌کند چنانکه در آنچه در مورد یک احساس و کاربرد یک نشانه برای آن به خاطر می‌آوریم، همواره این امکان وجود دارد که دچار اشتباه شده باشیم. این تفسیر به‌دنبال طرح تفسیر کریپکی از این برهان که آن را به مسئله تبعیت از قاعده تحویل کرد، کنار گذاشته شد. ظاهراً دو امر باعث شکل‌گیری تفسیر ارتودوکس شد: اولاً فیلسوفانی که قائل به زبان خصوصی بودند اغلب به‌دنبال شرایطی بودند که در آن اشتباه در مورد واقعیت ناممکن باشد. یعنی کوشیدند با رسیدن به یقینی قطعی بر شکاکیت غلبه پیدا کنند. چیزی شبیه آنچه دکارت به‌دنبال آن بود و در مقابل مخالفان نیز برای نفی این زبان به برهین شکاکیت متوسل می‌شوند. ثانیاً، می‌توان فرض کرد که کسی نمی‌تواند در مورد خصوصیات احساسات فعلی خودش اشتباه کند و این استدلال فرضی که ایده زبان خصوصی اقتضا می‌کند که شخص همچنانکه در مورد

موضوعات دیگر خطاپذیر است، در مورد زبان خصوصی نیز خطاپذیر باشد، آن اندیشه را ظاهراً مخدوش می‌کند.

اما منظور از تعبیر «پیوند را درست به‌خاطر بیاورم» در بند ۲۵۸ یادآوری معنای نشانه «S» است نه اطمینان از اینکه من در آینده «S» را بدون اشتباه برای احساس «S» استفاده خواهم کرد. و استدلال زبان خصوصی بر این استوار نیست که دومی را ثمرهٔ اولی بدانیم. حال فرض کنید من یک کاربر زبان خصوصی‌ام که احساسی دارم و نشانه «S» را برای آن به‌کار می‌برم درست همان‌طور که در تعریف اشاری از یک شیء خارجی نشانه‌ای را می‌سازم. پس از آن به این باور می‌روم که معنایی را برای نشانه «S» وضع کرده‌ام و براساس آن بار دوم حکم می‌کنم که همان احساس را دارم تجربه می‌کنم اما منظور من از «S» در موقعیت دوم چیست؟ ویتگنشتاین دو پاسخ ممکن را مطرح نظر قرار می‌دهد:

پاسخ اول: منظور من از «S» فقط آن نوع احساسی است که اکنون دارم، ویتگنشتاین دربارهٔ این پاسخ فقط می‌گوید: «هرآنچه بناست بنظرم راست بنماید راست است. و این تنها بدین معناست که ما در اینجا نمی‌توانیم دربارهٔ «راست» صحبت کنیم». برای آنکه سخن درباره واقعیت باشد، باید تمایزی میان صدق و کذب یا آنچه واقعیت دارد و آنچه ندارد وجود داشته باشد. و برای آنکه چنین تمایزی وجود داشته باشد، باید تمایزی میان منشأ معنا و منشأ صدق آن سخن وجود داشته باشد. فرض کنید چیزی مقابل من باشد و درباره آن بگویم که «این «S» است» اگر من باید به خود این چیز متوسل بشوم تا سختم برای خودم قابل فهم باشد در آن صورت ارزش واقع‌نمایی را از سختم می‌گیرم و آن را حداکثر به یک تعریف اشاری تبدیل می‌کنم.

پاسخ دوم: منظور من از «S»، نه احساس فعلی بلکه احساسی است که آن را در گذشته «S» نامیدم. آنتونی کنی در نقد تفسیر ارتودوکسی از استدلال زبان خصوصی می‌گوید که شک در مورد حافظه هیچ ربطی به بحث زبان خصوصی ندارد. بر طبق تفسیر او مدعای اصلی استدلال این می‌شود: «اگر برای من ممکن باشد که تعریف اشاری قبلی خود را از «S» درست به‌خاطر بیاورم پس واقعاً نمی‌دانم که معنای «S» چیست» (Kenny, 1973, 194). اما این کار او صرفاً گسترش دادن شکاکیت از احکام به معانی است درحالی که یک نکته مقدماتی در معرفت‌شناسی این است که دانستن یک چیز لازم نمی‌آورد که خطا در آن علم ناممکن باشد بلکه تنها اقتضاء می‌کند که آن شخص درواقع بر خطا نباشد.

چه چیز خطاست؟ پاسخ این است که تفسیر کنی و تفسیر ارتودوکس در یک فرض با هم مشترک‌اند که مغفول واقع شده‌است و آن اینکه حتی در مورد زبان خصوصی، کاربر زبان خصوصی یک نشانه را تنها برای یک احساس می‌تواند به‌کاربرد. پس همان‌طور که کنی می‌گوید مسئله بر سر یادآوری بعدی کاربرد قبلی است بگونه‌ای که «S» معنایش را حفظ کند. و بنابراین مسئله ظاهراً این است که آیا حافظه خطاپذیر یک شخص برای نگهداری معنا مناسب است. اما چرا باید این فرض را مجاز دانست؟ چه چیز موجب می‌شود بپذیریم که کاربر زبان خصوصی حتی برای بار اول می‌تواند یک نشانه را برای خودش با تعریف اشاری تعریف کند؟ خود این امر محل بحث است و بندهای ۲۶۰ و ۲۶۱ پژوهش‌های فلسفی نشان می‌دهد که ویتگنشتاین حاضر نبود اجازه دهد استدلالی له زبان خصوصی بر این فرض مبتنی شود. وی

در این دو بند به ما یادآوری می‌کند که براهین‌اش در بندهای قبلی (مثلاً بندهای ۳۳ تا ۳۵) نشان داده‌است که تعریف اشاری صرفاً در صورت تحقق شرایط ضمنی خاص امکان‌پذیر است و هیچ‌یک از این شرایط در مثلاً خاطره‌نویس حاصل نیست. او بعداً در بندهای ۲۷۰ و ۲۷۱ حصول بخشی از آن شرایط را در نظر می‌گیرد که در آن زمان از خصوصی به عمومی تبدیل می‌شود.

تمایزی که ویتگنشتاین قائل می‌شود میان تبعیت از یک قاعده و صرف تصور شخص از اینکه از قاعده‌ای تبعیت می‌کند، برخلاف گمان شخص قائل به تفسیر ارتودوکس، متقاضی نیاز و حتی نفی خطاناپذیری حافظه در یک زبان خصوصی نیست. نیاز و نفی، به ترتیب بر این مبانی استوارند که بدون خطاناپذیری، شخص می‌توانست همیشه بر خطا باشد و نداند که بر خطاست و اینکه با فرض خطاناپذیری شخص، تمایز میان تبعیت از یک قاعده و صرف تصور شخص از اینکه از قاعده‌ای تبعیت می‌کند، منتفی می‌شود. گذشته از این، استدلال این است که کاربر زبان خصوصی نمی‌تواند با صرف تعریف اشاری خصوصی، معنایی را برای یک نشانه وضع کند. زیرا برای این کار او باید شیوه‌ای را برای کاربرد آن نشانه ابداع کند اما این شیوه با تکرار تعریف اشاری حاصل نمی‌شود زیرا این کار تمایز میان معنا و صدق و لذا امکان صدور احکام واقعی را منتفی می‌کند. پس تعریف اشاری نمی‌تواند ثبات معنا را در کاربرد یک نشانه توجیه کند.

اما این خود محل سؤال است. ثبات معنی در کاربرد یک نشانه چیست؟ ظاهراً فقط می‌توان به حافظه کاربر زبان خصوصی متوسل شد. او فقط به یاد می‌آورد که آن نشانه را قبلاً چگونه به کار برده‌است. اما چه چیز می‌تواند صحت این یادآوری را ثابت کند؟ استدلال بند ۲۶۵ که اغلب به اشتباه تفسیری معرفت‌شناختی از آن بدست می‌دهند، همین است. آنچه در مورد حافظه مسئله است، این نیست که اعتماد به حافظه در کاربردهای بعدی مورد تردید باشد چنانکه گویی حافظه کاربرد بار اول را به درستی به خاطر می‌آورد اما نمی‌تواند این‌همانی کاربردهای بعدی را توجیه کند. مسئله این است که کاربرد حافظه در یادآوری کاربرد اول نیز مورد تردید است. هیچ ابزار بیرونی برای تشخیص درستی این یادآوری وجود ندارد. درست همان‌طور که ویتگنشتاین در بند ۲۶۵ می‌گوید: «گویی شخص باید نسخه‌های متعددی از روزنامه صبح را می‌خرد تا خود را مطمئن سازد که آنچه در آن آمده، درست است» و البته این اطمینان از صرف تعدد نسخه‌ها حاصل نمی‌شود. (Kandlish & Wrisley, 2010)

آیا اعتراضات تفسیر ارتودوکس باهم تعارض دارند؟

آیا عدم ارتباط شک در مورد حافظه با استدلال زبان خصوصی موجب می‌شود دو ایراد تفسیر ارتودوکس علیه آن استدلال نامربوط باشند؟ ایراد اول این است که این استدلال، زبان عمومی را نیز مخدوش می‌کند و ایراد دوم که بر دیدگاه جمع‌گرا^{۱۰} استوار است این است که این استدلال آنچه را که کاملاً قابل تصور است مثل مورد رابینسون کروزه که زبانی را خود ابداع می‌کند بدون اینکه تعلیم دیده باشد، به‌عنوان امری ناممکن منتفی می‌کند. مدافعان ارتودوکس ویتگنشتاین در مواجهه با ایراد دوم ظاهراً موضع متزلزلی دارند و اغلب می‌کوشند این مورد را خارج از دایره شمول استدلال بگیرند چراکه آن

را امر ناممکنی می‌دانند. ولی البته این توجیه پذیرفتنی نیست. پاسخ ایراد اول از آن مدعا نشأت می‌گیرد که می‌گفت شک در مورد حافظه به زبان خصوصی محدود نمی‌شود ولی این شک بخشی از استدلال زبان خصوصی نیست. پس لازم نمی‌آید که استدلال، مستلزم نفی زبان عمومی باشد که می‌دانیم واقعیت دارد. با حذف شک در مورد حافظه از استدلال، محور آن از این پرسش که آیا یک تعریف اشاری را می‌توان به خاطر آورد یا نه، به این پرسش که آیا اساساً تعریف اشاری در آنجا ممکن است تغییر می‌یابد.

حال می‌توانیم به پاسخ ایراد دوم دست پیدا کنیم. پیداست استدلالی که محور آن پرسش در باب تعریف اشاری است، نمی‌تواند متهم شود به اینکه نمونه‌های فرضی مثل رایبسون کروزه را منتفی خواهد کرد. زیرا هیچ مانع پیشینی وجود ندارد برای آنکه صورتی از حیات را تصور کنیم که به حدی برای ما پیچیده باشد که مطمئن شویم در آن چنین شخصی یک تعریف اشاری معینی را انجام داده‌است. چنین کروزه‌ای، برخلاف کاربرد زبان خصوصی، در عالمی مستقل از تأثیراتش از آن، زندگی می‌کند و در آن عالم اتفاقاتی می‌تواند رخ بدهد که او آن‌ها را فراموش کند یا به خاطر آورد و برخی از آن اتفاقات می‌توانند ارتباط متقابل نشانه‌ها با اشیاء باشند. توصیف چنین نمونه‌های فرضی‌ای آسان است و به راحتی نمی‌توان امکان آن‌ها را رد کرد. (Kandlish & Wrisley, 2010)

نتیجه‌گیری

ویتگنشتاین در استدلال خاطره‌نویس می‌گوید که چون احساسات درونی فرد، قائم به شخص هستند و تنها خود شخص آن‌ها را تجربه می‌کند، از این رو شخص نمی‌تواند برای آن‌ها نشانه‌هایی را وضع کند و اگر شخص بخواهد با نامگذاری یک احساس تکرار آن را در دفتر خاطرات خود یادداشت کند، این امکان برای او وجود ندارد چراکه در صورت تکرار آن احساس اگر بخواهد آن نشانه را در دفتر خاطرات خود یادداشت کند، هیچ معیار عینی‌ای وجود ندارد که کار او را در ثبت آن نشانه در دفتر خاطرات توجیه کند. بنابراین زبان خصوصی ناممکن است. مفسران اندیشه ویتگنشتاین در تحلیل استدلال خاطره‌نویس به طور عمده دو راه را در پیش گرفتند: گروهی با ارائه تفسیرس ارتودوکس غایت اصلی از این برهان را تشکیک در عملکرد حافظه دانستند و با تفکیک میان دو گونه تشکیک در کار حافظه، یکی از آن دو را منظور نظر ویتگنشتاین دانستند. آن دو تشکیک عبارتند از یکی یادآوری درست احساس آغازین که با نشانه «S» نامگذاری شده‌است و دیگری یادآوری کاربردهای قبلی آن نشانه. به بیان دیگر آنچه در کار حافظه مورد تردید است آیا این است که با گذشت زمان نمی‌تواند احساس نخستین را آنچنانکه بوده‌است به خاطر بیاورد و نسبت به پیوند آن با نشانه مطمئن شود یا این است که او پیوند نخستین را به خاطر می‌آورد اما نمی‌تواند این همانی کاربردهای بعدی را با کاربرد نخستین احراز کند. مفسران بیشتر شق اول را برگرفته‌اند. از نظر ایشان آنچه در استدلال خاطره‌نویس انکار می‌شود امکان احراز درستی یادآوری احساس نخستین است و چون این امکان وجود ندارد کاربردهای بعدی نشانه نیز خدشه‌پذیر است. از این روست که ویتگنشتاین می‌گوید اگر خبری در یک روزنامه محل تردید باشد خرید شمار بسیاری از

آن روزنامه موجب وثاقت آن خبر نمی‌شود. برخی از منتقدان استدلال خاطره‌نویس، تردید در اعتبار حافظه را مستلزم نه تنها زبان خصوصی بلکه زبان عمومی دانسته‌اند چراکه اگر نتوان به حافظه اعتماد کرد، استفاده از یک واژه زبان عمومی برای احساسی از یک شیء خارجی، در گرو اعتماد به آن چیزی است که در خصوص پیوند میان آن واژه و احساس به‌خاطر می‌آوریم. اما اگر قرار باشد نتوان به حافظه اعتماد کرد پس گواهی آن در باب پیوند میان واژگان زبان عمومی و احساس ما مخدوش می‌شود و بنابراین زبان عمومی نیز ناممکن می‌شود. پاسخی که به این انتقاد می‌توان داد این است که در زبان عمومی برخلاف زبان خصوصی معیار مستقل بیرونی وجود دارد و به کمک آن می‌توان خطای حافظه را تشخیص داد چنانکه مثلاً اگر بلیط قطار خریده باشیم اما زمان حرکت قطار را اشتباه به خاطر بیاوریم، می‌توانیم برای اطمینان به برنامه حرکت قطارها یا زمان مندرج در بلیط که اموری عینی هستند مراجعه کنیم و متوجه اشتباه خود بشویم. تفسیر دیگری که از استدلال زبان خصوصی شده‌است و شهرت بسیار دارد تفسیر کرییکی است که به‌طور کلی استدلال زبان خصوصی را به مسئله تبعیت از قاعده تحویل می‌کند؛ تفسیری که وقتی مطرح شد تفسیر ارتودوکسی تقریباً کنار گذاشته شد.

پی‌نوشت‌ها:

1. ostensive definition
2. private diarist
۳. اسمرود از حرف E استفاده می‌کند که برای حفظ یکنواختی متن مقاله، حرف S را جایگزین آن کرده‌ایم.
۴. شرایط ۴ و ۵ در بند ۲۵۶ پژوهش‌های فلسفی آمده است.
5. verificationism
6. meaning check
7. sortalism
۸. البته واژه ای که ویتگنشتاین به کار می‌برد، aussprechen است که بهتر است به جای قاعده مند کردن، بیان کردن ترجمه شود و در ترجمه گفته شود که تعریف اشاری را نمی‌توان بیان کرد. (Kandlish & Wrisley, 2010)
9. community view

فهرست منابع:

- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰) *پژوهش‌های فلسفی*، تهران، نشر مرکز.
- Ahmad, Arif (2010) *Wittgenstein's Philosophical Investigations: A Reader's Guide*, London and New York: continuum.
- Ayer, A.J. (1954) "Could there be a private language?" *Proceedings of the Aristotelian Society*, Supplementary vol.28: 63-79. Reprinted in

G.Pitcher, ed. *Wittgenstein: The Philosophical Investigations*: 251-66, London: Macmillan.

Candlish, Stewart and Wrisley, George (2010) "Private Language", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter 2010 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL: <http://plato.stanford.edu/archives/win2010/entries/private-language/>

Canfield, J. V. (2001) 'Private Language: The diary case', *Australasian Journal of Philosophy*, 79: 377-94.

Carney, James D. (1960) "Private Language: The Logic of Wittgenstein Argument", *Mind*, 69, 560-565.

Garver, Newton (1960) "Discussion: Wittgenstein on Private Language", *Philosophy and Phenomenology Research*, 20: March, 389-396.

Glock, H. J. (1996) *A Wittgenstein Dictionary*, Oxford: Blackwell.

Kenny, A. J. P. (1973) *Wittgenstein*, London: Allen Lane, Ch. 10.

Malcolm, Norman (1945) "Wittgenstein's *Philosophical Investigations*", *Philosophical Review* 63:530-59. Reprinted in G. Pitcher, ed., *Wittgenstein: The Philosophical Investigation*: 65-103, London: Macmillan.

_____ (1962) "Wittgenstein's *Philosophical Investigations*", *The Philosophy of Mind*, V. C. Chappell, ed. (Englewood Cliffs, N. J., Prentice -Hall, pp.74-100.

McGinn, M. (1997) Wittgenstein and the *Philosophical Investigations*, London: Routledge.

Smerud, Warren B. (1970) *Can There Be A Private Language? : An Examination of Some Principal Arguments*, Paris: Mouton.

Strawson, P. F. (1954) "Review Of Wittgenstein's philosophical investigations", *Mind*, 63:70-99. Reprinted in G.Pitcher, ed., Wittgenstein: The *Philosophical Investigations*: 22-64, London: Macmillan.

Stroud, B. (2001) "Private objects, physical object and ostension" in D. Charles and W. Child, eds, *Wittgensteinian Themes: Essay in Honour of David Pears*: 143-62, Oxford: Oxford University Press.

Wittgenstein, L. (1953) *Philosophical Investigations*, translated by G. E. M. Anscombe, 3rd edition, 1967, Oxford: Blackwell.